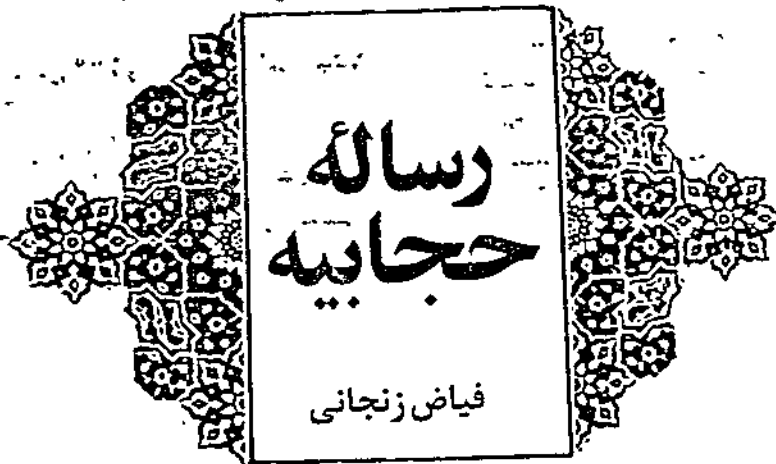


۱۳۶۳

کعبان اندیشه	مجله
خرداد - تیر ۱۳۷۴ ش	تاریخ نشر:
۹۰	شماره
	شماره مسلسل
قم	محل نشر
فارسی	زبان
فاضل زنجانی - رضا ستاری	نویسنده
۱۱۳ - ۱۰۰	تعداد صفحات
رساله حجابه	موضوع
	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات



به کوشش رضا استادی

که از آثار او حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری به نام «غایة الامال» و بخشی از شرح شرایع محقق حلی به نام «ذرایع الاحلام» به چاپ رسیده است.

۶- آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹). وی حدود دوسال از محضر شیخ استفاده کرده و از تألیفات او «کنایة الاصول»، «حاشیه بر مکاسب»، «حاشیه بر رسایل»، «النفواید» و چند رساله فقهی دیگر، چاپ شده است.

یکی از شاگردان شیخ انصاری، شیخ هادی زادگاه خود تهران، اصفهان، نجف اشرف و کربلا می‌باشد. وی به ترتیب در سال ۱۲۸۶ مشغول تحصیل بوده و از سال ۱۲۸۶ تا پایان عمر در حوزه علمیه نجف اشرف از مدرسان به نام به شمار می‌رفته و به افاده و افاضه و تألیف اشتغال داشته است.

استاد یا استادان او را در تهران نمی‌شناسیم؛ اما در اصفهان از سید محمد باقر خوانساری صاحب «روضات» (م ۱۳۱۳) و برادرش سید محمد هاشم خوانساری صاحب «مبانی الاصول» (م ۱۳۱۸) و در نجف از شیخ انصاری (م ۱۲۸۱) و در کربلا از شیخ عبدالحسین طهرانی معروف به شیخ العراقین (م ۱۲۸۶) استفاده کرده است.

مرحوم شیخ هادی تهرانسی به خاطر برخی از تندی‌ها که احياناً از زبان و قلمش شنیده و دیده می‌شد و نیز به جهت برخی از آراء و نظریات تازه،

فقیه بزرگوار و محقق، شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱) که در پاییز ۱۳۷۳، در حوزه علمیه قم کنگره بزرگداشت دوستمین سال تولد او برگزار شد، شاگردان فراوانی را تربیت کرد که عده‌ای از آنها، از مشاهیر فقها و محققان و مؤلفان شیعه به شمار می‌آیند، مانند:

۱- میرزا ابوالقاسم کلانتر تهرانی (۱۲۳۶-۱۲۹۲)، صاحب تألیفات متعدد، از جمله: «مطرح الانظار» است. این کتاب تقریرات بخشی از بحث‌های اصول فقه شیخ انصاری می‌باشد و چاپ شده است.

۲- میرزا حبیب‌الله رشتی (۱۲۳۴-۱۳۱۲)، صاحب آثار فراوان که بعضی از آنها به نامهای: «تقلید العلم»، «الاجارة»، «بدائع الافکار»، «الغصب»، «القضاء» و «حاشیه مکاسب شیخ انصاری» چاپ شده است.

۳- میرزا محمد حسن آشتیانی (۱۲۴۸-۱۳۱۹) که معروفترین تألیف او، حاشیه رسایل شیخ انصاری به نام «بحر النفواید» و «کتاب القضاء» است که هر دو و نیز چند رساله مختصر دیگر از ایشان چاپ شده است.

۴- میرزا محمد حسن شیرازی (۱۲۳۰-۱۳۱۲) که بخشی از تقریرات بحث‌های اصول فقه او به تازگی در قم چاپ شده است.

۵- شیخ محمد حسن ماعتانی (۱۲۳۸-۱۳۲۳)

۱۰- کتاب التوحید، در سال ۱۳۹۱ چاپ شده است (ضمیمه کتاب الصلح و کتاب المقتل).
 ۱۱- کتاب فی المقتل و الولایة، در سال ۱۳۹۱ چاپ شده (ضمیمه کتاب التوحید و کتاب الصلح). بسیار مناسب است که سایر آثار این عالم بزرگ (بیست و چند کتاب و رساله) هم چاپ شود؛ زیرا در تالیفات ایشان هم نظرات و آرای جدید دیده می شود و هم از حیث ورود و خروج در برخی بحث ها مبتکر و نواندیش است، و می تواند برای محققان حوزه های علمیه مورد استفاده باشد.

□

مرحوم شیخ هادی تهرانی چون سالها تدریس و افاضه داشته، حتماً افراد بسیاری از محضر او و درسش بهره برده اند؛ اما چند نفر از تلامذ او که ذیلاً نام می بریم، به خاطر پذیرش برخی از نظرات و مبانی او و تیز بیه خاطر احترام خاصی که برای استادشان قائل بوده اند، به عنوان شاگردان خاص او مشهور شده اند، مانند:

۱- آقا میرزا صادق تبریزی. همان مجتهد مبارز و مجاهد که اواخر عمر خود را در قم بود (م ۱۳۵۱). از تالیفات او «المقالات الغریبه» و «المشتقات» و «الفوائد» و دو رساله علمی فارسی چاپ شده است.
 ۲- آقا میرزا یوسف تبریزی پسر عموی آقا میرزا صادق یاد شده (م ۱۳۳۷). از تالیفات او کتاب «لسان الحق» در رد نصاری و تثلیث در سال ۱۳۳۶ چاپ شده است.

۳- آقای شیخ مصطفی خوئی (م ۱۳۷۰) از آثار او کتاب «کشف الحجاب فی وجوه اعجاز بعض آیات الکتاب» و «تبیان الحق» پیرامون اینکه کفار به فروع مکلف هستند یا نه، و «کشف الاستار» در اصول فقه چاپ شده است. و همین شیخ مصطفی خوئی است که مورد علاقه حاج شیخ محمدرضا مسجدشاهی (صاحب الوقایه) بوده و ارجوزه او در علم عروض را شرح و به «اداء المفروض فی شرح ارجوزه العروض» نامیده است.

۴- آقا شیخ علی اصغر خطائی که از تلامذه درجه

مورد بی مهری و انتقاد شدید برخی از معاصران خود قرار گرفته است.

از ایشان بیش از سی کتاب و رساله سراغ داریم که تعدادی از آنها به چاپ رسیده است، مانند:

۱- کتاب الصلاة، چاپ سنگی، نجف، ۱۳۴۲ (ه.ق).

۲- کتاب الخیارات، چاپ حروفی، ۱۳۲۵ (ه.ق). نام این کتاب «ذخائر النبوة» است.

۳- کتاب البیع، چاپ سنگی، تهران ۱۳۲۰ (ه.ق). یک سال قبل از وفات مؤلف. این کتاب یکی از مجلدات «ودائع النبوة» اوست که شرح شرائع محقق حلی است.

۴- محجة العلماء، در دو جلد، چاپ سنگی طهران، سال ۱۳۱۸ و ۱۳۲۱. این کتاب اصول فقه و شامل مباحث قطع و ظن و برائت و استصحاب و ناظر به رسائل استادش شیخ انصاری است.

۵- تفسیر آیه نور (نوریه). این رساله در سال ۱۳۱۹ به قطع جیبی چاپ شده و نیز در روضة الامثال کوزه کنانی درج و چاپ شده است. ترجمه و شرح فارسی آن، تالیف عالم جلیل حاج میرزا حسن مصطفوی است که در سال ۱۳۷۱ ه.ق به چاپ رسیده است. آقای مصطفوی در آغاز این ترجمه شرح حال شیخ هادی تهرانی را به طور مبسوط نوشته اند و همین نوشتار، مصدر بسیاری از مطالب این مقدمه است؛ فلا تغفل.

۶- کتاب الطهارة. در سال ۱۳۹۱ چاپ شده است. این کتاب هم یکی از مجلدات «ودائع النبوة» اوست.

۷- کتاب الصوم، در سال ۱۳۹۱ به ضمیمه دو کتاب دیگر او (کتاب التوحید و کتاب المقتل) چاپ شده است.

۸- کتاب الصلح، در سال ۱۳۹۲ چاپ شده است. نام این کتاب «الرضوان فی الصلح» است.

۹- رساله فی الحق و الحکم. گفته شده که به ضمیمه برخی از رساله های سید محمد مولانا تبریزی چاپ شده است.

اول مرحوم شیخ هادی بوده است. از تالیفات او اطلاعاتی در دست نیست، اما مرحوم جواد تارا که مدتی رئیس فرهنگ شهرستان قم بود، از شاگردان همین خطائی و مؤلف کتاب‌های متعددی است که در قم چاپ شده است. یکی از کتاب‌های او به نام «علم کلام جدید» است که در سال ۱۳۷۵ (ه.ق.) به چاپ رسیده است.

۵- آقا سید محسن کوهکمری. وی چون اعلم و ارشد تلامذه شیخ هادی بود، در چند سالی که بعد از استاد خود حیات داشت، سایر شاگردان شیخ به درس او حاضر شده و از او استفاده می‌کردند.

مرحوم حاج سید علی بهبهانی رامهرمزی (۱۳۰۳-۱۳۹۵) از شاگردان همین آقا سید محسن است. او در سال ۱۳۲۲ به نجف اشرف رفته و از درس آخوند خراسانی و صاحب عروة نیز استفاده کرده است، و خود گفته: اکثر تلمذ حقیر، نزد مرحوم سید محسن کوهکمری بود. از مرحوم سید علی بهبهانی کتاب‌های متعددی به چاپ رسیده که از بهترین آنها، کتاب بسیار سودمند و مهم «مصباح الهدایة» است که به چهل آیه و روایات ذیل آنها، امامت امیر مؤمنان علی (ع) را اثبات کرده است.

با وفات مرحوم جواد تارا و مرحوم آیت‌الله حاج سید علی بهبهانی (اگر برای شیخ هادی طهرانی مدرسه خاصی قائل باشیم) از شاگردان مدرسه او ظاهراً کسی باقی نمانده است؛ بلکه آثار و آراء و نظرات او در کتابهای خودش و تالیفات تلامیذ، و شاگردان شاگردانش به یادگار مانده است.

□

یکی دیگر از شاگردان معروف شیخ هادی طهرانی، شیخ فیاض زنجانی (م ۱۳۶۰ ه.ق.) می‌باشد. در کتاب «علماء معاصرین» مرحوم خیابانی آمده: «وی مقدمات را نزد پدرش آخوند ملا محمد سرخه‌دیزجی (زنجانی) که از شاگردان آخوند ملاعلی قارپوزآبادی بود خواند. سپس به

طهران رفت و از درس میرزای آشتیانی صاحب حاشیه رسائل و میرزای جلوه (حکیم معروف) استفاده نمود؛ سپس به نجف اشرف عازم، و نزد علمای آنجا حاضر، و عمده تلمذش نزد مرحوم شیخ هادی طهرانی بوده، و چند سال بعد از وفات استادش (سال ۱۳۲۶ ه.ق.) به زنجان مراجعت و تا پایان عمر مشغول تدریس و افاضه بود و گروهی از اهالی اطراف زنجان از او تقلید می‌کردند.

از تالیفات چاپ شده او: کتاب خمس به نام «ذخائر الامامة» است که در سال ۱۳۵۹ (ه.ق.) چاپ شده است. در این کتاب، هدفش این بوده که همه احکام خمس را از آیه غنیمت استفاده کند و اثبات نماید که روایات باب خمس، همه به منزله شرح و تفسیر همین آیه شریفه است، و از این جهت کتابی است ابتکاری. و کتاب دیگر او «الاجارة» است که در سال ۱۳۳۶ (ه.ق.) تألیف و در سال ۱۳۴۳ (ه.ق.) چاپ سنگی شده است. و نیز رساله عملیه او چاپ شده است. چهارمین تألیفی که از ایشان سراغ داریم و در دست است، همین رساله «حجاییه» می‌باشد که این مقال به عنوان مقدمه آن نوشته شده است.

هنگامی که دشمنان اسلام به دست رضاخان پهلوی در ایران، و به وسیله نوکران دیگر خود در سایر نقاط، می‌خواستند نقشهٔ براندازی حجاب بانوان مسلمان را به اجراء درآورند، یکی از خیانت‌هایشان این بود که از قلم‌های مزدور سوءاستفاده کرده و میان مسلمانان شایع کردند که دلیلی بر وجوب حجاب نداریم؛ از این رو علما و فقهای اسلام احساس کردند که برای جلوگیری از اغفال بانوان، نیاز به راهنمایی و توضیح و تبیین مسأله است و لازم دیدند کتابها و رساله‌هایی پیرامون وجوب حجاب و دلیل قرآنی و روایی آن بنویسند.

این جانب در مقاله «چهل کتاب پیرامون مسأله حجاب» که در کتاب «چهل مقاله» چاپ شده چهل کتاب و رساله را یاد کرده‌ام و در مجله «پیام زن» که

در قم منتشر می‌شود، علاوه بر آن چهل اثر، ده‌ها کتاب و رساله و مقاله در این موضوع یاد شده است. یکی از این آثار، رساله «حجابیه» مرحوم آقا شیخ فیاض زنجانی است که در سال ۱۳۵۷ (هـ. ق) تألیف و در پایان آن آمده است:

«مقصود بیان دلالت کلام مقدس باری تعالی بر وجوب حجاب بود برای دفع هواپرستان عصر که بر ضعفای مسلمین و ایتم آل محمد (ع) القای شبهه کرده و آنها را منحرف نموده‌اند به تدلیس اینکه کلام الهی دال بر وجوب حجاب نیست و اخبار هم دلالت ندارد تا به این وسیله به مقاصد خود نائل آیند.»

این رساله شامل نکات جالبی است و مطالب نو و بکر و قابل توجه و بحث دارد.

مؤلف در مسأله وجه و کفین، قائل به لزوم ستر است.

و به تازگی سه رساله در تأیید این نظر نوشته شده است:

۱ - رساله آیه جلاب، تألیف حضرت آقای صدیقین از فضلا و علمای قم.

۲ - الحجاب فی الاسلام، تألیف حضرت آقای شیخ ابوالقاسم اشتهاردی از فضلا و علمای قم.

۳ - نوشته حضرت آقای ضیاء آبادی از علما و مدرسان تهران* و این مطلب را برای این یادآوری کردم که معلوم باشد این مسأله هنوز هم از مسایل مورد اختلاف و بحث است.

مؤلف معتقد است اگر آیه شریفه حجاب درست تفسیر شود، حاصل همه روایات مربوط به حجاب، با آن موافق است و در حقیقت روایات حجاب شرح آیات حجاب است.

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة [مطلبی را]؛ از باب مقدمه از برای حصول بصیرت برای کسانی که این مختصر را ملاحظه می‌نمایند مرقوم می‌دارد تا بدون تأمیل نظر در آن نکنند و آن این است که معجزه بر دو قسم است: عامه و خاصه.

اما معجزه عامه عبارت است از اینکه عامه ناس که قایل تمییز معجزه از سحر و شعبده بوده باشند، معجزه بودن آن را بفهمند، مثل احیای اموات، و تسبیح حصاة و تکلم حیوانات، و شق القمر، و ید بیضاء، و ازدها شدن عصای حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام)، و امثال اینها که حتی هر گاه به اخبار متواتره مفیده علم برای اهل این عصر هم ثابت شود جریان اینها

می‌فهمند که اینها از قوه بشریه صرفه خارج، و مستند به اعجاز بوده است و صاحبان آنها هم نبی بوده‌اند و این قسم معجزه از همه انبیاء (ع) که خاتم آنها سیدانبیاء (ص) بود، مکرر صدور یافت.

ولی آن حضرت قسم دوم معجزه را هم داشت و آن عبارت است از اینکه اختصاص به طایفه‌ای از ناس دارد، ولی اختصاص به زمان دون زمان ندارد و آن عبارت است از «قرآن مجید» که آن کلام مقدس از دو حیث معجزه است، یعنی وجه

* از جمله کسانی که در مسأله وجه و کفین، قایل به لزوم ستر نیستند، مرحوم شهید مطهری است (ر.ک: مسأله حجاب).

فرق نگذاشته، در آن قولش که در مقام تمجید و تعجیز گفته:

«اولئک آبائی فجئنی بمثلهم» □ ، اما در قرآن در همچون مقامی فرموده: «فأتوا بسورة من مثله» (۱) و در جای دیگر بر حسب مقام فرموده: «هل أتى على الانسان حين من الدهر» (۲) و در جای دیگر: «أتى امر الله» (۳) و اما در مقام دیگر فرموده: «إذا جاء نصر الله» (۴) و در جای دیگر: «و جاء رجل من أقصى المدينة يسعى» (۵) و در جای دیگر: «ان جئکم فاسق بنبا فتبینوا» (۶) ؛ ولی مقام، گنجایش بیان فرق بین این دو کلمه را ندارد و شیخ ما (قدس سره) * در «محجه» (۷) در مقام بیان بعضی از خصوصیات آیه «نبا» فی الجملة متعرض آن شده است که رجوع به آن بی فائده نیست.

این جمله‌ای از کلام بود در مقدمه. و اما اصل مقصود:

قال (عز من قائل) فی سورة النور:

«قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لایبدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن و لایبدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن او

اعجاز آن، دو حیثیت است که در آن هست (نه اینکه وجه اعجاز آن منحصر باشد به فصاحت و بلاغت، که قرآن متضمن است آنها را، چنانچه اکثر علمای مسلمین فرموده‌اند؛ چه آن، کلام عادی از بشر نیست، بلکه کلامی است خارق العاده، از خالق خارق العاده، که ذات مقدس ماوراء الطبیعه بل خالق الطبیعه است صادر شده) یکی از حیث فصاحت و بلاغت که جمله‌ای از آن را جمعی از فصحا و یلغنا ملتفت می‌شوند. دیگری از حیث اختیار مواد و هیئات کلمات مخصوصه و ترکیب کلام به نحو خاص از آنها به حسب مقامات. و عمده هم همین حیث است که مدخنیّت تامه در معجزه بودن آن را دارد، بلکه این حیث منشأ حیث اول است و آن، از روی این است چنانچه در بیان خصوصیات آیه وارده در مقام، آگاهی خواهید یافت. ولی محیط نیست همه آن را مگر خدا و رسولش (ص) و ائمه هدی (ع).

این است که در موارد عدیده یافت شده است که آیات نازله در خصوص احکام طوری است که اخبار [معصومین (ع)] همه به دور او گردیده و احکام را از خصوصیات آن استفاده می‌کنند. بلی جمله‌ای از آن را اوحدی از علماء هم ادراک می‌کنند، شاهد بر این مقال کتاب «ذخائر الامامة» است که چندی قبل در باب خمس تحریر شد.*

پس آن به منزله متن است و اخبار به منزله شرح بر این متن است، و اقوال علما به منزله حاشیه بر این متن و شرح است، ولی مشروط است که این شرح و حاشیه، مخالف متن نباشند و الا طرح آن لازم است. □

و اما فصحا از این حیث در موارد عدیده اشتباه کرده‌اند، از جمله «فرزدق» که از اشعر شعرا و افصح آنها به شمار رفته □ بین مجیی و «اتیان»

* تاریخ تألیف «ذخائر الامامة» ۱۳۵۰ (ه.ق) می‌باشد و در ۱۳۵۹ (ه.ق) چاپ شده است.

□ زیرا رسول خدا (ص) و فاطمه زهرا و ائمه معصومین (علیهم السلام) هیچ گاه سخنی مخالف قرآن نگفته‌اند، بلکه فرموده‌اند: «ما خالف القرآن لم نقله».

□ همام بن غالب، مشهور به فرزدق، متوفای سال ۱۱۰ ه. به «الاعلام» زرکلی رجوع شود.

□ مصراع دومش این است: «إذا جمعنا ینا جریر المجمع». شرح شعر در کتاب جامع الشواهد در حرف الف آمده است.

● مقصود حاج شیخ هادی طهرانی است.

یعنی رسول من، بگو به مؤمنین که ذات اقدس باری تعالی بالمباشره شما را بعث بر ایجاد غض فرمود، پس شما موجد آن بشوید و او را به فعلیت بیاورید.

و اما اینکه نفرمود «یغضوا ابصارهم» بدون تعدیه به «من». او «یرفعوا رؤسهم الی السماء» او «ینکسوا رؤسهم» او ابصارهم الی الارض، او «یولوا وجوههم» او «یستروا عیونهم» او ابصارهم، زیرا که هیچ یک از اینها افاده اصل مقصود را که سد باب نظر به اجنبیه است نمی کرد، به جهت اینکه به هر یکی از این وجوه، اگر تمام نظر ممکن نباشد، نظر فی الجمله باز ممکن است به خلاف «غض بعض بصر» چه «غض بصر» فرو خوابانیدن خود چشم است چنانچه در «کنز اللغه» * تصریح بر این معنی نمود است و آن هم به فرو خوابانیدن سر و سرزیر نمودن آن محقق می شود، هر چند تمام چشم یا بعض آن پوشیده نباشد.

و اما مراد از بعض بصر، خصوص پلک های چشم است، چه بدیهی است که پلک ها برای فرو خوابانیدن در میان اجزای این عضو تعیین ذاتی دارد، زیرا که هیچ یک از باقی اجزاء، قابل فرو خوابانیدن به تنهایی نیست و معلوم است که به فرو خوابانیدن پلک ها تمام چشم پوشیده می شود، به نحوی که در این حال، نظر به اجنبیه امکان ندارد. و این است سر تعدیه دادن «یغضوا» به «من» در مقام، با اینکه خود متعدی است. چه معلوم است این اشد از او است و این هم دلیل است بر غایت اهتمام در مقام.

پس، از ما دگرنا معلوم شد که تو هم «أخفش» زیاد بودن «من» را در مقام فاسد است و لذا

أبنائهن أو أبناء بعولتهن أو اخوانهن أو بنی اخواتهن أو بنی اخواتهن أو نسائهن أو ماملکت ایمانهن أو التابیین غیر اولی الاربه من الرجال أو الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء و لا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن و توبوا الی الله جمیعاً ایته المؤمنون لعلکم تفلحون. (۸)

خداوند متعال در این آیات مقدسه که تعلق به مسأله حجاب دارد در ده مقام تکلم فرموده اند:

■ مقام اول

این است که فرمود: «یغضوا من ابصارهم» و نفرمود «غضوا». و همچنین نفرمود «یغضوا ابصارهم» بدون تعدیه به «من»، او «یرفعوا ابصارهم» او «یرفعوا رؤسهم الی السماء»، او «ینکسوا رؤسهم» او ابصارهم الی الارض، او «یولوا وجوههم»، او «یستروا عیونهم» او ابصارهم و غیر اینها از الفاظ متقاربه در مفهوم.

و اختیار فرمود «ما ذکر» را بر همه اینها به جهت عدم افاده هیچ یک از اینها لما هو المقصود علی ما هو علیه، لعدم تکفل شیء منها له، بل کان کل منها متکفلاً غیر ما یتکفله الاخر.

اما اینکه «غضوا» نفرمود، زیرا که به جهت غایت اهتمام و اهمیت این حکم، بعث بر غض را ارجاع به نبی خود نفرمود، بلکه ذات اقدس الهی خود بالمباشره بعث بر ایجاد غض فرمود، که از تعرض به اشتغال، مستفاد می شود، چه آن تا آخر رتبی دارد از بعث، و متفرع است بر او، زیرا که بعث مکلف به عملی تقدم رتبی طبیعی دارد بر اشتغال او بر او، چنانچه بعث بر ضرب، که از «اضرب» مستفاد می شود، مقدم است بر اشتغال مبعوث بر ضرب، که از «یضرب» مستفاد می شود. این بود که بعث نبی را مقول قول قرار نداد.

* کنز اللغه، تألیف محمد بن عبدالخالق (سده هفتم)، فرهنگ عربی به فارسی است.

کسانی که جایز نیست نظر آنها به سوی فروج اینها.

«سئل الصادق (ع) عن قول الله عز و جل: و قل للمؤمنین یغضوا...؛ فقال (ع): کل ما کان فی کتاب الله من ذکر حفظ الفروج فهو من الزنا الا فی هذا الموضع فانه للحفظ من ان، ینظر الیه» (۹).

«و عن ابی عبدالله (ع) قال: فلا یحل للرجل ان ینظر الی فرج اخیه و لا یحل للمرأة ان تنظر الی فرج اختها» (۱۰).

«و عن ابی زید کل ما فی القرآن من حفظ الفروج فهو عن الزنا الا هذا فانه اراد به الاستتار» (۱۱).

شاهد صدق بر همه اینها سیاق صدر آیه است کما لایخفی.

یعنی به یاد ندهند فرج و عرض و ناموس خودشان را و نگه بدارند او را، که این نحو غض، و عدم نظر، یعنی «غض بعض بصر» که عبارت از پلکهای چشم است، به انضمام حفظ فرج از نظر به سوی او از کی است برای آنها، چه حفظ نظر به نهج مذکور بعد از انضمام حفظ از نظر بر او آنقی است از غیر آن، چه حفظ تام با او محقق می شود. پس متفرع است حفظ تام بر این دو امر، چه هر چند به هر یکی از «رفع رأس به سوی سماء»، و «نکس آن به سوی أرض»، و «تولی وجه از اجنبیه»، و «ستر عین و بصر»، حفظ فی الجملة حاصل می شود، ولی ناقص است، چه با این حال ممکن است نظر زیرا که اجاله ابصار و تحریک جوارح و استعمال آنها با آن وجوه منافات ندارد پس اکتفا به یکی از وجوه مذکوره نمودن کافی

منقول است «سیبویه» از آن اباء نموده است.* پس، از این جا معلوم شد سر مطلق گذاشتن «غض بصر» و عدم ذکر متعلق آن که نظر بر او حرام است از وجه و غیر آن، چه خواست از دو حیث تنبیه فرماید بر سعه دائره متعلق حکمش: یکی اطلاق کلام. چه، در محل خود ثابت شده است که حذف متعلق افاده عموم می کند؛ دیگری حیث تعدیه آن به «من» یعنی در حرمت نظر به اجنبیه فرق بین اعضای آن نیست، بلکه حرام است مطلقاً.

بلی از مقام ثانی مستفاد می شود که اختصاص دارد حرمت نظر مرد به مرد به فرج آن، چنانچه همین طور است امر در حرمت نظر زن به زن دیگر؛ یعنی واجب نیست ستر چیزی از ابدان مردان از مردان دیگر، و نه از زنها الا فروجشان. و این منافات با حرمت رؤیت ابدان مردان مطلقاً بر زنها که از مقام چهارم مستفاد می شود ندارد، چنانچه منافات ندارد با جواز رؤیت فروج زنها برای بعوله و بالعکس، چه آن احکام خاصه زوجیت است.

■ مقام دوم

این است که بعد از فراغ از مقام اول که عبارت بود از عدم جواز نظر به غیر آنهايي که حلال است، نظر به سوی آنها- که تفصیل او را بعد متعرض می شود به قول خودش که می فرماید: «و لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن»، چه از این جا ظاهر می شود که برای بعل و مذکورین بعد از او جایز است نظر به سوی آنها- حکم دیگری می فرماید به قول خودش: «و یحفظوا فروجهم» یعنی بر مؤمنین علاوه بر عدم جواز نظر به سوی غیر از اجنبیه و فروج دیگران از مردان، واجب است که فروج خودشان را هم حفظ کنند از

* در تفسیر کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۳۲۹ آمده: جوز الاخفش ان تکون مزیده و اباه سیبویه.

■ مقام ششم

این است که استثنا فرمود آنچه را که از تحت اختیار زنها خارج است به قول خودش که فرمود: «الما ظهر منها» ای ظاهر ظهوراً قهراً. پس اختیار فرمود در این قولش مجرد را بر مزید تا افاده کند اینکه آنچه خارج شده از تحت این حکم ظهور قهری است چه آن خارج است از او موضوعاً.

بیان مطلب اینکه زینتی که بنی نوع انسان متزین به آن می شود دو قسم است:

یکی عبارت است از محاسن فطرت و خلقت از قبیل موهای سر و پیشانی و ابروها و چشمها و مژه چشمها و گوشها و بینی و گونه و دهن و لبها و چانه و قیقب و گردن و بازوها و کفین، بلکه سینه و ساقین و میج پاها و قدمین.

دومی عبارت است از محاسن عارضیه از قبیل لباس و کحل و خضاب و وسمه و گردن بند و خزامه و ... ■ که در میان اعراب معمول است و بازوبند و دست بند و خلخال و حجل^۱ و نحو اینها که زن ها متزین به آنها می شوند به این معنی که از بودن هر یکی از اینها در محل خود زینت انتزاع می شود نه این است که اینها ذاتاً زینت هستند، بلکه اینها آلت زینت هستند و لذا خواهیم گفت که مراد از زینت، معنای حقیقی اوست.

ثم همه لباس زن زینت است، حتی آنچه روی لباسهاست از قبیل چادر و عبا، خصوص اینکه ابریشیم یا ملون و رنگ برنگ بوده باشد، لکن آنچه روی لباسهاست، ظهورش امری است قهری و محتاج به اظهار نیست، همچنین ساتر سر و

نیست. و البته خدای تعالی به دقایق افعال بندگان خود خبیر است.

پس محصل این شد که مرتب ساخت بر این دو امر آزکی بودن را و او را نتیجه اینها قرار داد.

و این بود مقام سوم که افاده فرمودند او را به قول خودشان که فرمودند: «ذلک آزکی لهم».

■ مقام چهارم

این است که متعرض بیان حکم مجعول در حق مؤمنات گردید به نحوی که توضیح گردید، یعنی حکمین مذکورین اختصاص به مؤمنین ندارد، بلکه مؤمنات هم مکلفه به آنها هستند.

■ مقام پنجم

این است که تشدید فرمود این حکم را در حق مؤمنات به قول خودش که فرمود: «ولایبیدن زینتهن».

یعنی ابتدا و شروع نکنند* به آشکار نمودن زینتهای خود. و مقصود از این، سد باب اظهار زینت است از اول امر تا به پیرامون آن نگردند و متکفل افاده این معنی قرار داد ماده «یبیدن» را که متهییء به هیأت مضارع و مدخول حرف نهی گردیده است؛ لذا فرمود «لایظهرن» و نه «لایکشفن». یعنی مقصود سد باب شروع و ابتداست، نه نهی از امتداد و یا تکرر اوست و نه نهی از سعه دایره ظهور و کشف است. چه، هر یک از اینها بعد از سد باب ابتدا بالاولویة القطعیة ممنوع می شوند.

* این ترجمه برای «یبیدن» نیاز به بررسی دارد.

■ در اینجا نام دو زینت دیگر یاد شده است که درست خوانده نشد.

○ در مجمع البحرین گوید: حجل همان خلخال است.

صورت و کفین و ساق‌ها. این بود که فرمود: «الا- ما ظهر منها» چه ظهور این قسم زینت، مستند به اظهار زنها نیست. این بود که گفتیم او خارج است از آن موضوعاً.

و همچنین است حال در قسم اول زینت هرگاه اتفاق بیفتد ظهور قهری آن. و آنچه در بعض اخبار و تفسیر ذکر شده از وجه و کفین من باب تمثیل است و الا خصوصیت اینها ملحوظ نیست. این است که در بعضی اقتصار به «وجه و کفین» شده، و در بعض دیگر «قدمین» را هم زیاد نموده، و در بعض دیگر به «ثیاب و کحل خاتم و خضاب کف و دستبند» تمثیل زده، در بعض دیگر به کحل و خاتم» اقتصار نموده، و در بعض دیگر به «خاتم و دستبند» اکتفا نموده^(۱۲) و از «دستبند» به «سوارین و سوار» تعبیر نموده - چه هرگاه او را از طلا مصنوع نموده باشند در لغت عرب او را «سوار» می‌گویند، و اگر مصنوع از نقره باشد او را «قلب» به ضم قاف و سکون لام می‌گویند، و اگر از عاج مصنوع شده باشد او را «مسکه» گویند -^(۱۳) بلی بعضی اخبار ظاهر است در جواز اظهار زن «وجه و کفین» را و بعضی در جواز نظر مرد بر «وجه و کفین» را، لکن اینها مستند به ضعف خبر است، و یا به غلط ناسخ، و یا به اشتباه راوی، که اغلب نقل به معنی می‌کنند، و گرنه این گونه اخبار هرگز تاب مقاومت تعارض با کلام باری تعالی با این همه تصریحات و تأکیدات شدید که در آن مندرج است ندارد، پس متعین است طرح و عدم اعتنا به آنها، چنانچه اشارتی رفت به سوی او در مقدمه*.

و شاهد بر این، مقید نمودن حکم به جواز نظر بر وجه و کفین است در طایفه دیگر از اخبار سؤالاً و جواباً - بلکه ظاهر بعضی آن است که معصوم (علیه السلام) در مقام ضابطه گوئی است[○] به صورت اراده تزویج، زیرا که اگر جایز بود نظر

مطلقاً این تقیید عبث بود. پس خود این دلیل مستقل است بر اینکه وجوب حجاب در اسلام مسلم بوده و مقام اراده تزویج، نظر مستثنی و مجوز بوده است.

و اعتذار از این در «مسالك»^(۱۴) به وجوهی که واضح الضعف است سزاوار نیست ذکر آنها و تعرض بر آنها. و اما روایت جابر که قضیه ورود او را با حضرت رسول (علیه السلام) بر حضرت فاطمه (علیها السلام) به خانه حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) پنج ماه بعد از هجرت بوده، و یا یک سال، و یا در سال دوم هجرت علی اختلاف التواریخ، و اما نزول آیات حجاب در سال پنجم هجرت بوده و ظاهر این است که وقوع این قضیه در اوائل امر بوده است [شاهدش] این است که حضرت فاطمه زهراء (علیه السلام) در مقام اظهار جوع، اسمی از حسنین (علیه السلام) نبرده با اینکه عادة اسمی از اینها می‌برد، پس با این احتمال تمسک به این خبر برای مطلوب صحیح نیست و خبر این است:

نقل نموده‌اند از جابر «قال: خرج رسول الله (علیه السلام) یزید فاطمة (سلام الله علیها) و انا معه فلما انتهینا الی الباب وضع یدیه علیہ فدفعه ثم قال: السلام علیکم. فقالت فاطمة: علیک السلام یا رسول الله قال: ادخل؟ قالت: ادخل یا رسول الله قال: ادخل و من معی؟ قالت: یا رسول الله لیس علی قناع. فقال: یا فاطمة خذی فضل ملحفتک ففنعی رأسک - الی ان قال:-

* در مقدمه رساله گفته شد که اخبار، باید شرح و تفسیر قرآن باشد، نه مخالف با آن.

○ مانند این روایت: «عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لا بأس بان ینظر الرجل الی وجهها و معاصمها اذا اراد ان یتزوجها».

البته از این قبیل روایات استفاده می‌شود حجاب در اسلام مسلم بوده. و نگاه کردن مرد به زن، حرام بوده، اما از این قبیل روایات، وجوب ستر وجه، و شاید حرمت نظر به صورت زن بدون ربه استفاده نمی‌شود، کما لایخفی علی من امعن النظر فیها.

این بود که فرمود مقنعه‌ها را آویخته و دامنه آنها را بکشند تا بالای گریبانشان تا تمام سر و صورت و گردن و نحر و سینه و غیر اینها همه پوشیده شود. و از این جا ظاهر شد سر اینکه اختیار فرمود قول خودشان را که: «ولیضربن بخمر هن» است بر «ولیعلمن» و «ولیعصن» زیرا که غرض مطلق رساندن و قرار دادن «خُمر» بر «جیب» و «وضع» مقابل «رفع» نبود، بلکه مقصود آویختن آن بود به نهج مذکور تا نهایت حفظ حاصل شود، چنانچه مراد از «ضرب خیام بر ارض» در قول قائل که می‌گوید: «ولیضرب الخیام علی الارض» کشیدن دامنه خیمه و آویختن آن است از بالا تا به زمین، و استوار و محکم نمودن آن است به نحوی که مانع باشد از مرئی بودن آنچه خیمه محیط او است. همچنین در مقام، مراد این است که مقنعه‌ها را بیاویزند و دامنه آنها را بالا بکشند تا بالای گریبان پیراهن و سینه، تا محیط یابد سر و صورت و غیر آنها را به نحوی که مانع باشد از مرئی بودن آنها. پس خدای تعالی به ترکیب کلام خود از ماده ضرب و متعلق نمودن «خُمر» و «جیب» بر او افاده تمام مقصود خود را که محجبه بودن زنها بود نمودند.

■ مقام هشتم

این است که چون منهی بودن اظهار زینت به طور اطلاق مطلوب نبود، بلکه مواردی بود که

* گویا این نظریه از مدرسه شیخ هادی طهرانی باشد. و گرنه معروف این است که یکی از علاقه‌های مصحح تجاوز علاقه حال و محل است.

و مرحوم آیه الله حاج سیدعلی بهبهانی رامهرمزی در رساله «الاشتقاق» به گونه مفصل وارد بحث علاقات مجاز شده، و علاقه حال و محل را قبول نکرده، بلکه مطلق علاقات را انکار نموده و نظر تازه‌ای در مجازات ابراز نموده است.

فدخل رسول الله (ﷺ) و دخلت فاذا وجه فاطمة اصفر كانه بطن جرادة فقال رسول الله (ﷺ): مالي اري وجهك اصفر قالت: يا رسول الله (ﷺ) الجوع فقال (ﷺ): اللهم مشبع الجوعه و دافع الضيقه اشبع فاطمة بنت محمد (ﷺ) قال جابر: فوالله لنظرت الدم منحدر من قصاصها حتى صار وجهها احمر فما جاءت بعد ذلك اليوم». (۱۵)

اینها همه وقتی است یا در صورتی است که حدیث و خبر صحیح بوده باشد و لکن آخر خبر موهن آن است چه حضرت فاطمه بعد از آن تاریخ دفعاتی اظهار جوع خود و حسنین (علیه السلام) را نموده است.

و بالجمله از ما ذکرنا معلوم شد که مراد از زینت، خود زینت و معنای حقیقی او است نه معنای مجازی آن که محل زینت بوده باشد، پس توهم مجازیت در مورد سخیف است.

علاوه در مقام دیگر محقق و واضح شده است که علاقه حال و محل مصحح اطلاق نیست،* پس نسبت این معنی به باری تعالی در نهایت قباحت و رکاکت است.

■ مقام هفتم

این است که تفصیلاً متعرض کیفیت حجاب به حسب سائر متعارف آن زمان گشته [و] تعلیم فرموده به قول خودش که فرمود: «و لیضربن بخمر هن علی جیوبهن».

یعنی مقنعه‌های خودشان را که مرسوم شده از عصر جاهلیت به سر پیچیده و پشت سر انداخته صورت و گردن و گردن‌بند و سینه آشکار بود بیاویزند و دامنه آنها را بکشند تا بالای گریبان پیراهنشان که مدوراً محیط طرف اسفل گردن است، چه گریبان پیراهنشان را وسیع درست می‌کردند به نحوی که نحرشان پیدا می‌شد،

یعنی پای خودشان را به زمین نگویند تا سبب توجه و آگاهی مردان بشود به زینت‌های مخفیه آنها از قبیل خلخال و نحو آن؛ بلکه با آهستگی و آرامی حرکت نموده و راه بروند، زیرا که آن، چه بسا منجر به تبیین موضع خلخال و نحو آن بشود و مردان متوجه به او بشوند.

پس این فرمایش هم دلیل است بر وجوب احتیاط بر زنها در تستر.

ولا یخفی علیکم ایها الکرام اینکه در نظر ندارم که خدای تعالی عز اسمه در خصوص حرّامی از محرمات به این مثابه تأکیدات و تشدیدات فرموده باشند و این ناشی است از کثرت مفسد این امر، چنانچه به ادنی توجه واضح و هویدا است خاصه در عصر حاضر ما.

قال (عز من قائل) فی سورة الاحزاب:

«یا ایها النبی قبل لأزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک ادنی أن یرفن فلا یؤذین و کان الله غفوراً رحیماً» لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینة لنگرینک بهم ثم لایجاورونک فیها الا قلیلاً ملعونین این ما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلاً سنة الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلاً. (۱۷)

خدای عز و جل ابتداءً در عنوان کلامش زوجات و بنات نبی (ﷺ) را با عناوین آنها که عبارت از زوجیت و بنتیت بود مذکور فرموده نسبت به نبی (ﷺ) داد تا اشعار بدارد به شرافت اینها، زیرا که انتساب آنها به نبی (ﷺ) یا این عناوین موجب شرافت آنهاست؛ چنانچه به این لحاظ گفته می‌شود «زوجات الملوک» و «بنات السلاطین» و «ابناؤهم» و «أعمامهم» و هکذا، بخلاف غیر نبی از مؤمنین که انتساب زوجات آنها به آنها مثلاً به هیچ وجه موجب شرافت و امتیاز از غیر نمی‌شود و این بود که تفرقه ابتداحت در اداء کلام بین

جایز بود اظهار آن؛ لهذا متعرض آن موارد گردید به قول خودش که فرمود: «ولایبدین زینتهن الا لیعولتهن...» لکن نکته تکرار این جمله «لایبدین زینتهن» که مفید تأکید است، همان است که سابقاً ذکر شد و آن عبارت است از شدت اهتمام بر این حکم، چنانچه استثنا نمودن اشخاص مذکوره از اقربای، زن و غیر آنها که خود هم دلیل مستقل است بر وجوب حجاب، چه اگر حجاب واجب نبود استثنا، وجهی نداشت و عبث بود.

■ مقام نهم

ابقاء اعمام و احوال در مستثنی منه و ذکر نفرمودن آنها است در عداد مستثنی شده با اینکه آنها هم محرم هستند. لعل سرّش این باشد که مبدا آنها رفته زینتهای اینها را برای اولاد ذکور خودشان که نامحرم هستند مذکور یدارند، چنانچه چنین جوابی هم از شعبی که از او سؤال نموده‌اند نقل کرده‌اند (۱۶)، لذا اظهار زینت را بر عمّ و خال تصریح نفرمودند، چنانچه همین است سرّ در تخصیص استثناء زنها به «نساء مؤمنات». پس ذات اقدس باری تعالی از نهایت اهتمام، این مقدارها را هم راضی نیستند؛ لذا این نکته را هم به ابلغ وجه، گاهی به عدم ذکر و گاهی به تخصیص مذکور، افاده فرمودند.

■ مقام دهم

این است که مجدداً به جهت نهایت اهتمام بر این حکم طریق دیگری که متصور بود برای اظهار زینت او را هم منهی قرار داده و مسدود کرد، به قول خودش که فرمود: «ولا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن».

است به امتیاز حرائر از جواری، پس جهال از منافقین که با جواری ملاعبه و مزاح می کردند بعد از معرفت حرائر و شناختن اینها به جهت محجبه بودن اینها تجری بر اینها را متروک می دارند- به اعتبار تنزیل احاطه معرفت اینها را است به منزله احاطه جسمی جسم دیگر را، و یا به جهت حصول نفس معنای «دنو» است در اینجا به اعتبار احتجاب حرائر.

و کیف کان توضیح آیه اقتراب در مقام آنکه مراد از «قرب» و «بعد» نسبت به یوم قیامت قرب و بعد ادواری است زیرا که هر نبی واحکام شرعیه آن، دوره ای دارند که آخر دوره هر یکی متصل است به اول دوره آنکه متأخر است از او. مثل دوره حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) نسبت به حضرت عیسی (علی نبینا و آله و علیه السلام)، ولی دوره هیچ یک از انبیاء متصل به یوم قیامت نیست مگر خاتم انبیاء (ص) که آخر دوره او متصل است به یوم قیامت این که فرمود معصوم علی علیه السلام: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام الی یوم القیامه»^(۱۹) زیرا که یقاء دوره، قائم به بقاء شخص نبی نیست؛ بلکه قائم است به بقاء احکامی که آن آورده است. پس از این جا معلوم می شود معنای اینکه فرمود: «اقتربت الساعة و انشق القمر» یعنی انشقاق قمر که علامت دوره آخر ادوار است حاصل گشت و قرب ساعت به این اعتبار محقق گردید به جهت اتصال آخر این دوره به اول یوم قیامت.

بعبارة آخری آنچه مقرر شده است که انشقاق قمر در آخر ادوار قرب واقع شود آن قرب حاصل شد این بود که قمر منشق شد. این است مراد از آیه شریفه و این منافات با طول زمان ندارد به جهت اینکه مراد از قرب به حسب آنات و دقائق و ساعات و ایام اسبوع و شهر و سنوات نیست بلکه

«متعلقات نبی ﷺ» و بین «متعلقات مؤمنین» به عدول کردن از عنوان اول کلامش و تعبیر نمودن از دومی به «نساء المؤمنین».

ثم در این آیه شریفه هم نظر به اهمیت حکم، بعث بر ادناء را ارجاع به نبی خود نفرمود، بلکه خود باری تعالی مباشر بعث گردیده و نفرمود «قل ادنوا» و سرش همان است که در بیان آیه سابقه گذشت و اختیار فرمود: «یدنین» را بر «یقربن» و «یلبسن» و «یجعلن» و غیر اینها از الفاظی که متقاربه در مفهوم هستند، چه دنو عبارت است از نزدیکی چیزی به چیزی به نحو خاص که آن عبارت است از آنچه حاصل شود از آویختن، بعبارة آخری دنو عبارت است از آن قربی که انتزاع شود از محیطیت و محاطیت این است که در لغت «یدنین» را به «یرخین» و «یغطین» ضبط نموده اند که لازم معنای او است یعنی بیاویزند و بپوشانند به آویختن، چه آویختن ملازم با پوشانیدن است نه مطلق «قرب» و یا «تلبس» و یا «جعل» و یا «وضع مقابل رفع» به جهت اینکه «قرب» مقابل «بعد» تارة انتزاع می شود از لصوق چیزی به چیزی یعنی از چسبیدن آن به آن و آن غیر از مجرد اتصال است. و آخری از اتصال زمان.

این بود که فرمود: «اقتربت الساعة و انشق القمر»^(۱۸) و نفرمود: «دنت الساعة» چه گذشت که «دنو» درجایی گویند که قرب از محیطیت و محاطیت حاصل شود نه از اتصال، و استعمال آن در موارد دیگر به ملاحظه حصول جهتی از جهات او است در آنها، نه اینکه آنها معانی مستقلة است از برای او. و بیان تفاسیل آن مناسب مقام نیست.

من جمله اختیار کردن «دنو» را بر «قرب» در ما نحن فیه در قول خودش که فرمود: «ذلک ادنی ان یعرفن» - یعنی این نحو احتجاب نزدیکتر

مراد از او قرب دوره‌ای است، که سایر انبیاء به این اعتبار بعدی دارند نسبت به یوم قیامت. و ثلثه از اتصال مکان که از این قبیل است قرب جار به جار.

و رابعة از وحدت اشتراک در مکان، که از این قبیل است اقربای شخص که اشتراک در صلب و یا رحم یا هر دورا دارند.

و خامسه از محیط و محاط بودن، که ما نحن فیه از این قبیل است.

و فرمودند «یدنینهن» و نه «یدنین بهن» و نه «لهن» و نه «الیهن» و هكذا بلکه تعدیه داد او را به «علی» که به معنی علو است تا افاده کند معنای دنورا تنصیصاً، و فرمود «علی ابدانهن» چه بدن «ما سوی الرأس والاطراف» را گویند، و فرمود «علی رؤسهن» او «ووجههن» او «اعتاقهن» او «اکتافهن» او «صدورهن» او «ایدیهن» او «أرجلهن» او «أقدامهن» بلکه فرمود: «علیهن» چه غیر این خلاف مقصود را می‌رساند. یعنی بیوشانند بعض جلابیشان را بر تمام هویت و شخصیتشان و افاده کرد او را با کلمه «هن».

و جلاب عبارت است از آن لباس رویی که می‌پوشاند تمام هویت نسوان را از قبیل «ملحفه» بکسر میم و فتح فاء و «مقنعه» و عبا و چادر و غیر ذلک.

ثم اختیار فرمود صیغه جمع را بر مفرد که فرمود: «من جلابیهن» و فرمود «جلبابهن»، با اینکه این هم اداء مقصود را می‌کرد؛ سزّش این بود که گفتیم جلابیای اصنافی دارد از ملحفه و غیرها، پس خواست که سد باب اختصاص به صنف دون صنف را نموده و حکم به استیعاب اصناف جلابیب را تنصیصاً افاده نموده باشد و گرنه تسویه حکم بین اصناف در صورت

افراد هم به عموم بدلی مستفاد می‌شد، کما اینکه حال چنین است در قول تو که می‌گویی: «تزوج الأبکار و لاتزوج الثیبات» و همچنین «سل العلماء و قلد الفقهاء» و نحو اینها.

ثم خواست دفع توهم اعتبار اجتماع اصناف جلابیب را در امثال حکم هم تنصیصاً افاده نموده باشد، پس صیغه جمع را مدخول «من» قرار داد.

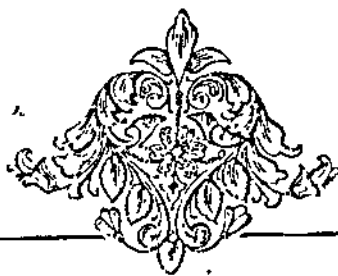
ثم بعد از اینکه در تلو این حکم تهدید فرمود منافقین را که مخالفت بر این حکم نمایند به عذاب دنیوی از تسلط نبی بر آنها، و مهاجر قرار دادن، و قتل، و معامله خود با مخالفین از امم سابقه، فرمود: «ولن تجد لسنة الله تبديلاً» یعنی سنت الهیه در حق مخالفین از امم سابقه این بود که کیفر اعمال آنها را می‌داد و هرگز تبدیلی برای سنت الهیه نخواهی یافت، چه نسخ و تبدیل در احکام است نه در افعال. و الله العالم بحقائق احکامه و بما أراده من کلامه.

چون مقصود بالأصله بیان دلالت خصوص کلام مقدس باری تعالی بر وجوب حجاب بود برای دفع هواپرستان عصر، که القای شبهه بر ضعفای مسلمین و ایتام آل محمد (ص) کرده و آنها را منحرف نموده‌اند به تلبیس و تدلیس اینکه کلام الهی دال بر وجوب حجاب نیست، و اخبار هم علاوه بر اینکه مقطوع الصدور نیست، دلالت هم ندارد، تا به این وسیله به مقاصد خود نائل باشند، لهذا به این مختصر اقتصار گردیده و تفصیلاً متعرض اخبار وارده در مقام نشد هر چند علی نحو الاجمال معانی آنها هم معلوم شد که آنها هم موافق با آیات است. والله الهادی.

حرّ فسی شهر محرم الحرام من شهر سنة ۱۳۵۷ من الهجرة علی هاجرها ألف تحية و سلام.

● یادداشتها

- ۱-سوره بقره، آیه ۲۳.
 ۲-سوره انسان، آیه ۱.
 ۳-سوره نحل، آیه ۱.
 ۴-سوره نصر، آیه ۱.
 ۵-سوره یس، آیه ۲۰.
 ۶-سوره حجرات، آیه ۶.
 ۷-به محجة العلماء، ج ۱، ص ۲۵۹ رجوع شود.
 ۸-سوره نور، آیات ۳۰ و ۳۱.
 ۹-تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۸۸، با مختصر تفاوت. وسائل الشیعه ۲/۱/۲۱۱.
 ۱۰-در وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۳۶۳ آمده: (عن ابی عبدالله (ع) قال: لا ینظر الرجل الی عورة اخیه).
 ۱۱-تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۳۲۹ (از ابن زید نه ابی زید).
 ۱۲-این روایات مختلفه در تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۸۷-۵۹۳ نقل شده است.
 ۱۳-اما در روایت ابی بصیر آمده: «والمسکة هی القلب» نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۹۲.
 ۱۴-مسالك شهید ثانی، ج ۲، ص ۴۳۵، چاپ سنگی، ۱۳۱۰ (ه.ق)
 ۱۵-تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۸۷ به نقل از کافی شیخ کلینی.
 ۱۶-در تفسیر کشاف ۲/۳/۲۳۲ این مطلب از شعبی نقل شده است.
 ۱۷-سوره احزاب، آیات ۵۹-۶۲.
 ۱۸-سوره قمر، آیه ۱.
 ۱۹-اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷.



عشق را آتشی است که چون در دل افتد هر چه در دل یساید
 بسوزد، تا حدی که صورت معشوق را نیز از دلک مخو کند. معجون
 مگر در این سوزش بود، گفتند: لیلی آمد، گفت: من خود لیلی ام
 و سر بگریبان فراغت فرو برد، لیلی گفت: سر بر آ که منم محبوب
 تو.

مصراع: آخر بتگر که از که می مانی باز؟

گفت: اَلَيْكَ عَنِّي، فان حبك قد شغلني عنك.

بیت

آن شد که بیدار تو می بودم شاد

از عشق تو پروای تو ام نیست کنون

در دعا مصطفی علیه السلام از این مقام چنین خبر داد که:

اللهم اجعل حبك احب الی من سمعی و بصری، گفت ای آنکه

شنوائی و بینائی من تو ای